أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند: وَ لَا یدَعُ أیامَهُ باطِلًا؛ این فرد كه دارای این خصوصیات است بالنتیجه و بالطبع ایامش را به بطالت نمی‌گذراند.

 خدمت رفقا راجع به كیفیت گذشت ایام به بطالت، صحبت‌هایی شد. بطالت به‌نحو كلی و عام، و به‌نحو خاص تعریف شد كه افراد عادی چطور ایامشان را به بطالت می‌گذرانند، مجالسشان را چطور به بطالت می‌گذرانند، ارتباطاتشان چطور موجب بطالت ایام آنها خواهد شد. گذشتِ ایام ثمره‌ای برای آنها به بار نخواهد آورد و سرمایه آنها را رو به اتمام خواهد گذاشت. اینها مطالبی بود كه عرض شد.

 راجع به مسئله گذشتِ ایام، به‌نحو دقیق‌تر و ظریف‌تر صحبت شد كه اگر انسان احساس كند در آن موقعیتی كه هست آن موقعیت موجب شود كه نسبت به مسئله مهم و اهدافی كه در نظر داشته و نیاتی كه داشته باز مانده، این گذشت ایام برای او به بطالت است و باید نسبت به وضعیت خود تجدید نظر كند و موقعیت خود را دوباره ارزیابی كند و ببیند آیا همچنان بر همان ممشا و بر همان نیت و بر همان صدق و بر همان استقامت كه در ابتدای امر برای او حاصل شده بود اكنون نیز بر همان كیفیت هست یا نه؟ باید كارهایش را بررسی كند، باید رفتارش را هر روز در تحت محاسبه قرار بدهد، ارتباطاتش را باید مورد محاسبه قرار بدهد. برای رفقا عرض كردم به‌طور كلی نفس در هر موقعیتی كه هست برای خود یك وضعیت خاصی قرار می‌دهد و نسبت به آن حالت خود برای خود حجاب و حصار قرار می‌دهد.

 یك وقتی ما می‌رفتیم كلاس خط، افرادی كه ابتدا می‌آمدند در آنجا منظورشان خوشنویسی بود. خوشنویسی یك هنری است مثل بقیه هنرها، مثل نقاشی، مثل خیاطی، مثل نجاری، مثل آهنگری، مثل مهندسی، مثل طراحی. در روایات هم داریم علیكم بحُسن الخط؛[[1]](#footnote-1) خطتان را خوب كنید و خطتان را درست بنویسید و قشنگ و صحیح بنویسید. مرحوم آقا وقتی‌كه كسی برای ایشان یك نامه می‌نوشت و خط خوب نداشت در جوابی كه می‌دادند اشكالاتش را هم می‌گرفتند: این خط شما احتیاج به تمرین دارد. نامه‌ای كه برای من می‌نویسید از سر حوصله بنویسید. گاهی اوقات می‌گفتند اینهایی كه برای ما نامه می‌نویسند

 بگذارند در آفتاب راه می‌افتد می‌رود، این‌طوری است. والعاقل یكفیه الاشاره! می‌گفتند از روی حوصله بنویسید. آن زمان به ما می‌گفتند وقتی‌كه می‌خواهید برای ما نامه بنویسید با قلم و دوات بنویسید. هر دو هفته یكبار هم بنویسید. ما هم دیگر كارمان در آمده بود وقتی‌كه می‌خواستیم بنویسیم باید قلم درست كنیم و دوات و هر دو هفته یكبار، اگر یك وقت هم تعطیل می‌شد مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتیم. خود ایشان هم به حُسن خط خیلی اهتمام داشتند، خیلی هم تأكید می‌كردند كه ما خطمان خوب بشود و حسن خط پیدا بكنیم.

 ما كه می‌رفتیم در آنجا پیش اساتید، خدا رحمتشان كند همه از دنیا رفته‌اند. پیش چند نفر، یكی كه از همه آنها واقعاً عالی‌تر بود مرحوم سید حسین میرخانی كه بسیار عالی می‌نوشت و به اعتقاد من رو دست ایشان در این زمان‌های اخیر نیامده. یعنی بعد از میرزا رضای كلهر كه تقریباً در حدود صد و خورده‌ای سال پیش بود كسی مثل ایشان تا به حال نیامده از خوشنویسانی كه هستند. و واقعاً همه دارای خط بسیار عالی و زیبا و شیوایی هستند ولی بعضی ظرافت‌هایی دارند خدادادی كه این‌طور نیست كه عام باشد.

 این مسئله واقعاً به عنوان یك هنر برای انسان مطرح است این مطلبی كه می‌خواهم خدمتتان عرض بكنم خیلی دقیق است، داستان و حكایت نمی‌خواهم بگویم، می‌خواهم رفقا و دوستان را نسبت به وضعیت و موقعیت خودمان و مشكلاتی كه نفس برای انسان پیش می‌آورد توجه بدهم! مسئله خطاطی بسیار مسئله عالی است؛ خیلی هنر بسیار زیبایی است و قابل ستایش، واقعاً قابل ستایش است. كسانی كه می‌روند در آنجا در وهله اول به عنوان اینكه یك هنری را یاد بگیرند و به یك خط شیوا و ممتازی برسند و خط آنها جالب و جاذب بشود. ولی وقتی‌كه یك مدت زمانی گذشت، نمره‌ها یك قدری بالا آمد، كلاس‌ها یك قدری ترقی كرد، شخص برای خودش هم كم‌كم یك وزنه‌ای شد و وضعیت خودش را در آن جمع و در آن گفتگوها و در آن نشست‌ها ارزیابی كرد، كم‌كم این مسئله برای او به شكل یك مسئله اساسی و اصلی در زندگی او در می‌آید كأنه تمام هنرها همه كنار رفته و همه امتیازها همه به كناری نهاده شده و آنچه كه فقط هست و آنچه كه ما در آنجا مشاهده می‌كردیم و از صحبت‌ها و اینها درك می‌كردیم این است كه خدا از آسمان فقط یك هنر فرستاده و آن هم خطاطی است بقیه اصلًا هیچ فایده‌ای ندارند! نه طبیبش ارزشی دارد، نه مهندسش ارزش دارد، نه عالمش قیمت دارد، هیچی هیچی هیچی. اینكه عرض می‌كنم چون خودم در این موقعیت بودم ها، سال‌ها خودم در آنجا بودم فقط خدا از آسمان یك هنر فرستاده آن هم خطاطی است، نقاشی هم حتی نه! این چه می‌شود؟ این همین است كه انسان در وهله اول می‌آید در یك موقعیت به عنوان‌

 رسیدن یك مقصود و یك مطلوب، یك راهی را طی می‌كند بعد خود آن راه به عنوان پایگاه او قرار می‌گیرد؛ یعنی آن راه می‌شود بیت او، همان راه می‌شود حصار او، همان راه و مسیر می‌شود حصر او، جایگاه او و منزلگاه او.

 كسی كه راه خدا را می‌رود منزلگاهش فقط خداست و بس، دیگر هیچ چیزی برای او منزلگاه نیست، معبر است كاروانسراست، محل عبور است، طریق و جاده است. حالا در هر چیزی می‌خواهد باشد، در هر وضعیتی می‌خواهد باشد. كسی كه می‌خواهد علمی را فرا بگیرد به خصوص این مسئله برای ما و امثال ما خیلی مهم است برای افرادی كه اینها با در پی گرفتن راه و مسیر علوم الهی و علوم ائمه اطهار مردم را به سمت آن مقصد و آن هدف و آن نیت می‌خواهند دعوت كنند. نیت كیست؟ نیت معرفت امام علیه السّلام است، نیت شناخت امام علیه السّلام است، شناخت امام زمان علیه السّلام است، امام زمان علیه السّلام را بشناسیم، امام از چشمان غایب را بشناسیم، از دیدگان پنهان را بشناسیم. دین بدون امام زمان علیه السّلام صفر است، دینی كه در او امام علیه السّلام، امام معصوم علیه السّلام وجود ندارد آن دین پشیزی ارزش ندارد.

 از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم روایت شد كه فرمودند: كسی كه روزها را تا به شب روزه بگیرد، شب‌ها را تا به صبح به عبادت بگذراند، تمام كره زمین را اگر از طلا باشد در راه خدا انفاق كند ببینید واقعاً خدا چه نعمتی بر ما داده، مگر ما هم مثل بقیه بودیم چه می‌شد تمام كره زمین را انفاق كند و عمر نوح را داشته باشد و در بین سعی صفا و مروه از دنیا برود و در آنجا دفن شود ولی معرفت امام خود را نداشته باشد این برای او پشیزی ارزش ندارد. دین بدون معرفت صفر است، بدون معرفت امام زمان علیه السّلام دین معنایی ندارد.

 پس تمام هدف و همت و مقصد و مقصود یك عالم دینی برای این است كه مردم را به امام زمان سوق بدهد و به آن حقیقت و به آن معرفت مردم را حركت بدهد. در كیفیت سخنانش، نه اینكه بلند شود هی مجلس بگیرد مجلس عید و جشن و اینها برای امام زمان بگیردها نه! اینها شعار است و یك مقدار از مسئله است. نه اینكه هی اسم از امام زمان علیه السّلام بیاورد و تصور كند كه با اسم امام زمان آوردن حالا آن حضرت در میان جامعه و در میان افراد احیا می‌شود، نه! به این كیفیت، به این مطلب هم قضیه تمام نمی‌شود. و نه اینكه خود تظاهر كند به اینكه برای امام زمان علیه السّلام كار می‌كند و برای امام زمان علیه السّلام دارد زحمت می‌كشد؛ نه! این‌طور نیست.

 در همان زمان سابق بعضی از افراد بودند، بعضی از سازمان‌ها، بعضی از انجمن‌ها كه اینها به خاطر بعضی از مبارزه‌هایی كه می‌كردند تصور آنها بر این بود كه عمل آنها عیناً همان چیزی است كه مورد نظر امام علیه‌السّلام است و بقیه افراد اصلًا كاری انجام نمی‌دهند! یعنی اصلًا تصور اینها

 این بود. خیلی هم به ما اصرار می‌كردند و فشار وارد می‌آوردند كه ما هم وارد آن سازمان‌ها و آن انجمن‌ها بشویم. من حتی یك روز از مسئول آنها خودم شنیدم كه می‌گفت آن شخصی كه وارد اینجا نشود برای امام زمان علیه السّلام كاری نكرده است. درحالی‌كه تمام هم و غم و بیا و برو و فراز و نشیب و زحمت و مجالس و كنفرانس و سمینارها و این طرف و آن طرف‌ها و چاپ مقالات و كتاب‌هایی كه در آنجا می‌شد فقط برای یك مسئله ضد بهائیت بود. این چیزی نیست؛ ضد بهائیت یك درصد كار ما را هم تشكیل نمی‌دهد. دو نفر، یك نفر هم بردارند چندتا كتاب آن را بخوانند می‌فهمند چه خبر است دیگر، چه چرت و پرت‌هایی دارد دیگر، آخر كار مگر چیست؟ ولی چون این قضیه منتسب به امام زمان علیه السّلام می‌شود و از راه حذف امام زمان علیه السّلام جلو آمده تصور بر این است كانَّ كل عالم وجود همه كارهایشان را كنار گذاشتند، همه ملائكه فقط نظر كردند به آن كسی كه در این مسیر به خصوص، كه یك صدم كار ما هم نیست، فقط به این پرداخته‌اند. كسی كه وارد اینجا بشود دنبال امام زمان است كسی كه وارد نشود، نه كاری با امام زمان ندارد! كسی كه در این مسیر بیاید این در راه ولایت قدم برداشته، حالا كسی كه نیاید نه!

 این همان آفت است. بله، مقابله كردن و مبارزه كردن بر علیه ادیان فاسده و انحرافی، خودش یك عمل نیكو و پسندیده است اما نه اینكه دیگر همه قضیه همین باشد. نه اینكه دیگران كاری انجام نمی‌دهند و فقط ما داریم اینجا كار انجام می‌دهیم، نه اینكه افراد دیگر كه دارند بسیار بسیار بالاتر و مهم‌تر و كارهای عالی‌تر و زحمات بیشتر دارند متحمل می‌شوند همه آنها ... هَباءً مَنْثُوراً الفرقان، ٢٣ است و فقط این افرادی كه می‌روند دو نفر این طرف آن طرف چه می‌كنند فقط تمام این مسئله برای اینهاست. اینها گل سر سبد عالم وجود هستند و بقیه همه بیكار و علاف و هیچ نتیجه‌ای بر كارشان مترتب نمی‌شود! نه، این قضیه به این كیفیت نیست.

 همین مسئله را ما راجع به جهات دیگر هم مشاهده می‌كردیم و همیشه این‌طور بوده. در مسائلی كه در همان زمان سابق بوده بعضی‌ها تصورشان این بوده كه فقط مبارزه عبارت است از اسلحه برداشتن و به دنبال این و آن رفتن و این را زدن آن را زدن، این را به آن می‌گویند مبارزه. اگر كسی این كار را انجام داد طبعاً در مسیر اسلام است و به تكلیف عمل كرده و اگر انجام نداد برخلاف اسلام و برخلاف دین حركت كرده و از عهده تكلیف برنیامده و برخلاف مسیری كه دستور داده شده طبق او حركت كرده! نخیر این‌طور هم نیست. مقابله كردن و مبارزه كردن انحایی دارد، اقسامی دارد؛ یك صدمش این است، نود و نه درصدش مسائل فرهنگی است. التفات كردید؟! اینكه ما بیاییم همه چیز را حصر بكنیم در یك راه‌

 و افرادی كه در آن راه و در آن مجموعه گرد می‌آیند آن افراد مقبول هستند و افراد دیگری كه این راه را نمی‌پسندند ولی خود آنها بسیار بیشتر و بیشتر در راه اعلاء كلمه توحید دارند كار می‌كنند آنها را به كنار بگذاریم و با تعابیر زننده و زشت از عمل آنها راه بكنیم همین آفتی است كه به این آفت ما مبتلا شدیم.

 پس بنابراین مشكل برای انسان این است: در همه راه‌هایی كه آن راه‌ها را برای رسیدن به مقصود انتخاب می‌كند و آنها را از دیدگاه خود بر سایر راه‌ها ترجیح می‌دهد و مقاصدی را كه در نظر می‌گیرد، به تمام اینها به دیده معبر و عبور و راه و طریق نگاه كند. خود را گرفتار و محصور و محبوس در آن حصر و حصار نكند. این‌طور نباشد كه تصور كند: حالا كه آمده و در این راه قدم گذاشته فقط حكم انسانیت و آدمیت بر اینها بار می‌شود و بقیه اصلًا خارج از دایره انسانیت هستند! نه این‌طور نیست. هر شخصی با خدای خودش ربطی دارد و با خدای خودش ارتباطی دارد و انتسابی دارد. شما این راه را پسندیدید بسیار خب، شخص دیگر راه دیگر را پسندیده بسیار خب. از كجا معلوم كه آن فرد دیگر از روی صدق و صفا آن راه را طی نكرده؟ چرا شما حكم عناد و غرض و مرض را به سایر افرادی كه در سلك خود نیستند می‌دهید؟! چرا دیگران را با عبارت‌های ناروا چون با افكار شما سازگاری ندارند تعییب و تنقید می‌كنید؟ چرا باید این‌طور باشد؟

 اینجا ما به این نتیجه می‌رسیم كه نفس از هر موقعیتی و از هر وضعیتی برای مطرح كردن خودش جدای از آن مسیری كه می‌رود استفاده می‌كند. در هر موقعیتی كه قرار بگیرد آن موقعیت را برای خود بت قرار می‌دهد ولو آن موقعیت خدا باشد، ولو آن موقعیت امام باشد، ولو آن موقعیت مكتب اهل بیت باشد، ولو آن موقعیت راه تبلیغ مكتب اهل بیت باشد. انسان خوب می‌تواند خودش را محك بزند، خوب می‌تواند خودش را بسنجد، خوب می‌تواند خودش را آزمایش كند كه در نیتی كه دارد و راهی كه دارد طی می‌كند آیا در راه محصور و در حصار قرار گرفته نفس است یا اینكه نه آزاد است، آزاد است. امروز بگویند بیا این كار را انجام بده می‌آید انجام می‌دهد، فردا بگویند بیا برو آن كار را انجام بده. می‌رود آن كار را انجام می‌دهد.

 نقل می‌كنند راجع به مرحوم مقدس اردبیلی ایشان مرجع تقلید بود و مرد با سوادی بود، مرد ملایی بود و بسیار با تقوا بود و از جمله افرادی بود كه در ارتباطش با ائمه و به خصوص امام زمان علیه السّلام حكایاتی نقل شده و كسی در این قضیه شك ندارد یك روز آمدند حرم مطهر احتیاج به تعمیر داشت، قرار بود یك راهی را باز كنند و مشكلی پیش آمده بود و نمی‌شد. آمدند پیش مرحوم مقدس اردبیلی و گفتند كه آقا این راه را باید باز كنیم تا اینكه این حرم را یك قدری بتوانیم توسعه بدهیم و به این كیفیت نمی‌شود، شما چه دستور می‌دهید؟ یك مرتبه همین‌طوری مقدس اردبیلی از

 درون خانه‌اش درآمد با یك پیراهن و یك شلوار گفت: بیل و كلنگ را بدهید به من. راه افتاد و بقیه هم دنبالش، دیگر نه عمامه سرش گذاشت، نه قبا، نه عبا بپوشد، با اینكه دیگر نمی‌شود كلنگ زد، همین‌طوری درآمد. بقیه افراد كه دیدند مقدس اردبیلی با پیراهن و شلوار درآمده آنها هم آمدند و زدند و خراب كردند و قضیه را تمامش كردند و رفت پی كارش.

 این آدمی بود كه این وضعیت و این موقعیت و این لباس برای او حصار نشده بود! لباس اهل علم، لباس رسول خداست، لباس ائمه است. عمامه تیجان ملائكه‌[[2]](#footnote-2) است. تیجان ملائكه یعنی چه؟ یعنی تاج ملائكه، تاج ملائكه همین عمامه‌ای است كه ما بر سر داریم و رسول خدا فرمود: این لباس نشان دهنده مرام و مكتب رسول خداست. ولی ما كه این لباس را به تن می‌كنیم نه به عنوان اینكه خود را در این لباس محصور می‌كنیم و محبوس می‌كنیم به نحوی كه آن قدرت آزادی و حریت و خارج بودن از بند و قیود از ما سلب بشود و خود را درون یك چنین لباسی محصور احساس كنیم. نخیر این هم غلط است، این هم غلط است. لباس را باید به عنوان لباس مقدس پیشوایان به تن كرد، اهل علم باید این لباس را به تن كنند. اما اینكه انسان درون همین لباس محصور بشود به نحوی كه فكر او و عمل او و رفتار او در محدوده حصر در این لباس قرار بگیرد این خودش غلط است و از كارهای انسان هم روشن می‌شود. وقتی‌كه انسان این لباس را دارد خجالت بكشد یك جا برود، وقتی‌كه انسان این لباس را دارد خجالت بكشد دو كیلو سبزی بخرد، وقتی‌كه انسان در این لباس است خجالت بكشد برود از قصابی گوشت بخرد اینها همه غلط است، همه اینها همین حصار است. سالك حصار نباید بپذیرد، لباسی را كه می‌پوشد باید با هدف و نیت بپوشد.

 گاهی اوقات من در همین طهران كه حركت می‌كنم بعضی رفقا به من می‌گویند آقا از فلان‌جا برویم، وسیله دارند. می‌گویم نه من آن خیابان را عمداً پیاده می‌خواهم طی كنم. همین الان، در همین شرایط می‌خواهم این یك كیلومتر را پیاده بروم. چرا می‌خواهم پیاده بروم؟ به خاطر اینكه این مردم حداقل چشمشان به این لباس بیفتد حالا چیزهایی هم می‌خواهند بگویند بگویند عیب ندارد ما هم می‌خندیم، عیب ندارد. ولی این‌طور نباشد كه دست استعمار بیاید كاری بر سر ما بیاورد كه ما با محصورشدن در افكار ضعیف، خود را از دیدگان اجتماع پنهان كنیم و این كار را می‌خواهند انجام بدهند. دست خارجی می‌خواهد این كار را انجام بدهد، دارد یك همچین كاری می‌كند؛ یعنی حالا بخواهیم نخواهیم هم دارد انجام می‌دهد. می‌گویم اگر می‌خواهید بیایید یك كیلومتر بالاتر سر فلان چهار راه آنجا ماشین را نگه دارید من می‌آیم‌

 در آنجا سوار می‌شوم. ولی این یك كیلومتر را من می‌آیم، پیاده می‌آیم.

 اولًا: پیاده رفتیم. آقایان همه توصیه می‌كنند، آقایان اطبا و اینها كه انسان باید پیاده برود، مخصوصاً برای افرادی كه ناراحتی‌هایی، چیزی هم دارند. یك مقداری پیاده روی خودش خوبه. خیر ما تداویتم به المشی‌[[3]](#footnote-3) رسول خدا فرمود: بهترین دوا پیاده روی است. متأسفانه دیگر امروزه با این وسایل نقلیه دیگر كمتر ... و به خاطر همین هم امراض و اینها می‌آید. پیاده روی بهترین تداوی است كه نفع آن به خودمان برمی‌گردد.

 دوم: اینكه مردم ببینند احساس كنند كه با وجود همه چیزها، با وجود همه تبلیغ‌ها، با وجود همه نمایش‌ها و با وجود چیزهای دیگر ما این عمامه را از سرمان برنمی‌داریم، در این خیال خام بمانید، این هست.

 اما اگر من بلند شوم بیایم بگویم: نه آقا چون مردم بد می‌گویند بنده داخل ماشین بروم. این حصر در این قید است محصور شده‌ام، محصور شده‌ام. یعنی این لباس آمده مرا از خودیتم و انسانیتم بیرون آورده به خاطر حرف مردم كه مردم بد نگویند خودم را قایم كنم، پنهان كنم. به خاطر حرف جهال بیایم خودم را به كنار بكشم، تحت تأثیر القائات و حرف‌های چرند و پرند دیگران از خودم بیرون بیایم، از آن حریتم خارج بشوم و خودم را محكوم و مغلوب افكار پوچ دیگران كنم. بیا این نتیجه‌اش، این انسان است؟! انسان است؟! انسان نیست! ما كه هر چیزی را كه جامعه می‌پسندد نباید به آن كیفیت راه برویم. ما این عمامه را بر سر خود گذاشتیم برای هدف و برای مقصودی، حالا هر فیلمی می‌خواهید درست بكنید بكنید. عیب ندارد، مارمولك درست كردید عیب ندارد! عقرب و هزارپا هم می‌خواهید درست بكنید بكنید. این عمامه از سر ما به در نمی‌آید، هرچه می‌خواهد باشد. ما به خاطر اجتماع عمامه بر سر نگذاشتیم كه حالا به خاطر اجتماع بخواهیم برداریم. این هست. حالا فرض بكنید كه نه مردم بد می‌گویند، مردم آن‌طور می‌گویند، مردم چه می‌گویند، هی ما عقب‌گرد، عقب‌گرد، عقب‌گرد، هی برویم در خود فرو تا جایی كه دیگر حیثیت و هویتی در شخصیت ما دیگر باقی نمی‌ماند. ما شدیم چه؟ حباب! حباب شدیم! بادكنك! تق، یك سوزن بزنید می‌تركد هیچ چی، فقط با یك سوزن! با یك سوزن از بین می‌رود!

 افرادی كه می‌خواهند بروند در یك سازمانی در یك نهادی خدمت كنند. در ابتدای امر قصدشان خدمت است دیگر. خودشان هم می‌گویند شاید نیتشان واقعاً هم همین‌طور باشد. وقتی‌كه می‌روند در آنجا یك مدتی كه می‌مانند خود آن موقعیت فعلی برای آنها می‌شود حصر؛ حالا می‌گویند بیایید بیرون، می‌گویند نمی‌آییم بیرون برای چه بیاییم بیرون؟! مگر تو خودت نمی‌

 گفتی ما را دعوت كردند و فرستادند. دیگر اجابت كردیم و تكلیف شرعی بود و حالا بیا برو بیرون دیگر! نه چی چی بیا آقا، هر چیزی حسابی دارد، هر چیزی حدی دارد، چی چی؟ مگر ما چی هستیم بیاییم ما را بیرون كنند؟ این می‌شود حصر؛ یعنی آن راه كه تا به حال برای خدا بود بفهمد یا نفهمد برای او منزلگاه شد! حالا دیگر كاری هم كه می‌كند به خاطر خودش می‌كند. اگر كمك به ایتام می‌كند به خاطر اینكه خودش این صندلی را داشته باشد، اگر نیكی می‌كند، نمی‌گوییم كار بد می‌كند، حتی نیكی، عمل خیر، انفاق، كمك به دیگران برای نگه داشتن این صندلی است، نه برای خود آن نیكی! نه برای خود آن عمل خیر!

 این اصل كلی را در وضعیت بسیار دقیق‌تر و ظریف‌تر سالك باید لحاظ كند، همین وضعیت. راه خدا یعنی چه؟ یعنی عمل كردن بر طبق دستوراتی كه آن دستورات انسان را از آن قیود و بندها و منزلگاه‌ها بیرون می‌آورد. انسان هدف خود را و فكر خود را و مسیر خود را به نحوی قرار بدهد كه به جای اینكه در منزلگاه‌های نفس مأوی گزیند آن منزلگاه‌ها را به راه و به معبر تبدیل كند، این معنا معنای سلوك است.

 از یك عارفی سؤال كردند حقیقت چیست؟ گفت از مجاز پا بیرون آوردن و مجاز و اعتبار را كنار گذاشتن این معنا معنای حقیقت است، معنای واقع است. معنای خدا همین است، خدا هم می‌شود همین؛ خدا یعنی از اعتبار بیرون آمدن و اعتبار را كنار گذاشتن. این می‌شود خدا. چرا؟ چون آیه می‌فرماید: ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ ... الحج، ٦ خدا حق است؛ یعنی در هر جایی كه انسان خودش را محك بزند، و همه می‌توانند انجام بدهند.

 من همین چند روز پیش نشسته بودم گفتم من بیایم كارهای خودم را یك مرور كنم؛ در كارهای خودم كدام بیشتر برای خدا است و كدام بیشتر برای نفسم است، بیایم مرور كنم. نشستم مرور كردم. این را نگاه كردم گفتم حالا از این می‌شود رد شویم. به دومی رسیدم، به یكی رسیدم دیدم نه باید بنشینم روی آن كار كنم. آیا نفس من در این قضیه هست یا نیست؟ همه باید همین كار را انجام بدهند گفتم من باید روی این قضیه كار كنم، روی این قضیه زحمت بكشم، مراقبه كنم، جوانب را ببینم، راه‌های دیگر را بررسی كنم، به راه‌های دیگر بروم ببینم نفسم نسبت به آن راه چه واكنشی نشان می‌دهد، ناراحت می‌شود یا نه؟ اگر ناراحت شد معلوم است آنجا گیر هستیم. التفات كردید؟ خیلی مسئله مسئله دقیقی است ها! خیلی مسئله مسئله مهمی است. خیلی مسئله مهم است.

 رسول خدا یك لشگر را دارند به سمت مكه می‌برند فرماندهی لشگر را دادند به سعدبن عباده سعدبن عباده رئیس قبیله خزرج در مدینه آن هم شروع كرده بود با یك‌

 شعارهای كذایی كه برای رفقا توضیحش را دادم، یك‌دفعه به یك جا می‌رسند به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گویند برو پیشش آن پرچم را از دستش بگیر و خودت فرمانده شو. می‌آید به آنجا، یك‌دفعه توقف می‌كند، ا! تا به حال با ما بود، ما كه حالا نزدیك مكه رسیدیم، ها حالا دیگر می‌خواهیم وارد مكه بشویم فرمانده هم كیست؟ سعدبن عباده است با این وضعیت می‌خواهیم وارد مكه بشویم و فتح كنیم همین‌كه می‌خواهیم وارد بشویم، دو كیلومتری، پیغمبر می‌گوید پرچم را بگیر بده، بده به یكی دیگر، بده به علی. حالا آن كسی كه این كار را می‌كند نمی‌خواهد این سعد بن عباده را سر كار بگذارد. نه! اولًا می‌خواهد سعدبن عباده را عبورش بدهد، برای خودش. دوماً: می‌بیند این فتح مكه، فتح مكه به دست توحید باید بشود.

التفات می‌كنید چه می‌خواهم بگویم رفقا! فتح مكه‌ای كه رسول خدا می‌كند، فتح مكه‌ای است كه باید با كلمه توحیدی كه از دهان موحد بیرون می‌آید باشد، نه هر كسی! شمشیر دست بگیرد و قمه و چماق دست بگیرد و وارد بشویم بزنیم مشركین را از دم بیرون كنیم و قلع و قمع بكنیم! آن كاری است كه ما داریم می‌كنیم. نه آقا! نه! فتح مكه‌ای كه اگر خدا می‌آمد پایین با این مردم مكه چه می‌كرد؟ رسول خدا همان كار را می‌خواهد انجام بدهد؛ یعنی می‌رسد به ابوسفیان، نزنید، نكشید. این ابوسفیانی كه پدر همه را درآورده، ولی پیغمبر در اینجا می‌گوید این كار را نكنید، آن كاری كه انجام داده در زمان جاهلیت انجام داده الان همین ابی‌سفیان منزلش می‌شود مأمن، محل امن. كه هر كسی كه برود منزل ابی‌سفیان در امان است. این می‌شود توحید. متوجه شدید چه می‌خواهم بگویم؟! این می‌شود توحید، این می‌شود بدون هوی، این می‌شود بدون هوس، این می‌شود بدون نفس، این می‌شود بدون انانیت، این می‌شود همان‌ ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُ‌ چرا؟ چون رسول خدا وقتی می‌خواهد وارد مكه بشود می‌گوید این مردم هر كاری كه قبلًا كرده‌اند الاسلام یجب ما قبله‌[[4]](#footnote-4) اسلام تمام كارهای قبل را قطع می‌كند، یجُبُّ: قطع می‌كند.

 حالا كه قطع كرد، بین ابوسفیان و بین غیر ابوسفیان دیگر چه فرقی است؟ چه فرقی است؟ ابوسفیان آن كارها را انجام داده، در زمان جاهلیت انجام داده. لذا ابوسفیان تا آخر عمر آیا در وجدانش و در ضمیرش می‌تواند برای این اسلام نقطه ضعفی بیابد، برای این اسلام؟ برای اسلامی كه لوادارش امیرالمؤمنین است می‌تواند نقطه ضعف پیدا كند؟ یعنی وقتی‌كه در وجدان خودش در تاریكی در خلوت رجوع می‌كند، چشمش را می‌بندد، واقعاً خودش را با امیرالمؤمنین پیغمبر در كنار قرار می‌دهد چه جوابی دارد به كار پیغمبر بدهد؟! واقعاً چه جوابی دارد بدهد؟! بله، نفس بلند می‌شود می‌آید دوباره انكار می‌كند! چه می‌كند؟ كار را خراب می‌

 كند. ولی در آن تنهایی تنهایی خودش و در حال تجرد خودش، وقتی كار پیغمبر را در هنگام فتح مكه ملاحظه می‌كند كه چطور آمد و گفت نزنید.

 همین خالدبن ولید رفت چند نفر را كشت، فوراً پیغمبر فرستاد بگو دست نگه دارد؛ برای چه می‌زنی می‌كشی؟! مگر من به تو دستور دادم؟! خالدبن ولید همچنین خیلی برای اسلام نمی‌خواست، كارهایش مشخص است. پرونده سیاه خالدبن ولید، به خصوص بعد از رحلت رسول خدا و فضاحت‌هایی كه به وجود آورد همین خالدبن ولید و تأییدی كه ابوبكر از او كرد و مانع از كشته شدنش شد، همین تأیید، این مشخص است. این برای خدا همچنین كار نمی‌كرده. با یك عده خورده حساب داشته به محض اینكه وارد مكه شد رفت بالا سر آنها كه به عنوان مشرك اینها باید ... فوری رسول خدا رفت جلوگیری كرد، خورده حساب داری، این حرف‌ها چه ربطی دارد؟ از دیدگاه من ... یك نفر را پیغام فرستاد از این دفعه بكشی تو را قصاص می‌كنم، سریعاً. شمشیر را كشید گذاشت كنار.

 این حرف‌ها شوخی نیست، پیغمبر با كسی شوخی ندارد. چرا شوخی ندارد؟ چون پیغمبر مظهر اللَه است، تجلی اللَه در وجود پیغمبر است و اللَه با كسی شوخی ندارد، اللَه با كسی خورده حساب ندارد، اللَه با كسی مسئله ندارد، هیچ چی، همه یكسان هستید. حالا كه همه شما یكسان شدید حالا هر كسی خواست بیاید بالا، حالا كه همه یكسان شدید هیچ تفاوتی با هم دیگر نداشتید هر كسی به مقدار همتش بیاید بالا، هر كسی به مقدار نیتش بیاید بالا، هر كسی به همان مقداری كه می‌تواند مایه بگذارد بیاید، حالا همه یكسانید فردا نگویید كه نه! او نزدیك‌تر است من دورتر بودم‌ها او رفت بالا، نه! رسول خدا وارد مكه شد و فرمود همه شما یكسان هستید. همه یكسان هستید ایمان بیاورید می‌شوید یكسان.

 الاسلام یجب ما قبله معنای یجب یعنی چه؟ یعنی پرونده شما را صاف می‌كنیم، پاك می‌كنیم، یك نقطه باقی نمی‌گذاریم. اگر در زمان جاهلیت هر كاری كردید، زنده به گور كردید، اعمال خلاف انجام دادید، در مسیر كفرتان هر كاری كردید همین كه آمدید پا در دایره توحید گذاشتید یعنی تمام شد، مسئله تمام شد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یادتان می‌آید، گفتم این را یا نگفتم، در همان زمانی كه مبانی حكومت اسلام را توضیح می‌دادیم، نمی‌دانم این قضیه را گفتم به رفقا وقتی‌كه انقلاب شد افراد خطاكار را به سزای اعمالشان می‌رساندند. در آن مجلسی كه ملاقاتی بین مرحوم آقا و مرحوم آقای خمینی در قم اتفاق افتاد در آنجا یكی از مطالبی را كه مرحوم آقا به ایشان گفتند این بود كه شما در این مسائلی كه الان دارید، در این محاكمات، در این قضایا، در این جزاهایی كه‌

 به افراد می‌دهید چه ملاكی را در نظر دارید؟ آیا ملاك صرف عمل خلاف است؟ رژیمی كه در آن موقع بوده اصلش خلاف بوده و افرادی كه در آن رژیم بودند افراد خلافكار بودند بر این اساس. یك وقتی یك شخصی فرض بكنید كه در آن رژیم شخصی را می‌كشد او را كه باید قصاص كرد، در آنكه حرفی نیست. ولی اگر یك شخصی عمل خلافی انجام می‌دهد در اصل رژیم، این مربوط به رژیم است؛ یعنی رژیم اصلش خلاف است. شما باید در این موقعیت، موقعیت ظهور اسلام و بروز اسلام را در محیط كفر در نظر بگیرید؛ یعنی باید رژیم گذشته به صورت رژیم كافر و رژیم ضد اسلام و رژیم ضد خدا در نظر بگیرید بعد كه انقلاب می‌آید این انقلاب انقلاب الهی است، این انقلاب انقلاب توحید است و الاسلام یجب ما قبله دیگر نسبت به اعمالی كه قبلًا شده و مسئله شده باید به نحو دیگری فكر كرد. حالا افرادی كه كشتند باید قصاص بشوند در آن مسئله‌ای نیست. اما اینكه صرفاً یك شخصی یك كار خلاف انجام می‌دهد الاسلام یجب ما قبله. حكومت ساواك حكومت اسلام نبود؛ حكومت حكومت كفر بود، مبانی مبانی ضد الهی بود، مبانی مبانی ضد توحید بود و الان ندای توحید دارد درمی‌آید. این می‌شود مثل فتح مكه. اما ... بگذریم!

 وقتی‌كه امیرالمؤمنین وارد در مكه می‌شود امیرالمؤمنین هم كه نفسش نفس پیغمبر است. همان افكاری كه در مغز پیغمبر خطور می‌كند همان افكار هم یك نسخه‌اش می‌آید در مغز و در روح و در قلب امیرالمؤمنین، هر كاری كه می‌كند همان كاری است كه رضایت پیغمبر است. به این می‌بخشد به آن انفاق می‌كند از این می‌گذرد، این كار را انجام می‌دهد، آن كار را انجام می‌دهد. چرا پیغمبر این كار را می‌كند؟ كسی را فرمانده می‌كند كه نفس اوست. نفس او یعنی فكر او بدون فكر این نیست، عمل او همان عمل است منتها او در یك نقطه است، این در یك نقطه دیگر است، خودشان در دو نقطه از شهر هستند، در دو نقطه از دو جای مختلف هستند، ولی یك عمل را انجام می‌دهند نه دو عمل مخالف! آن ببخشد او بگیرد، او اعدام كند آن ببخشد، آن رحمت و عطوفت اعمال كند او قساوت و غلظت بكار بگیرد، نه! یك عمل انجام می‌دهد.

 لذا سعدبن عباده نمی‌تواند لوادار توحید باشد گرچه آدم خوبی است، گرچه از اصحاب رسول خداست. قیس بن سعد بن عباده فرزندش از بهترین اصحاب امیرالمؤمنین بود و همانی بود كه با ابوبكر بیعت نكرد خود سعدبن عُباده هم نكرد. بعد سعدبن عبادة را در بیابان با تیر زدند و گفتند اجنه او را از بین بردند. این حكومت الهی است دیگر حكومت الهی! یا باید بیایند و بزنند دختر پیغمبر را تكه تكه كنند. حكومت الهی این شد! بعد هم آن شاعر دیوانه مصری عرب شاعرالنیل بیاید افتخار كند!

 و قَوله لِعلی قالها عمرو می‌گوید عجب كلامی، عجب كلامی گفت این مرد

 گوینده عمر به علی، اكرم به سامعها و اعظم به معطیها چه بزرگوار بود آن كسی كه شنید و چه با ابهت و جلال بود آن كسی كه این را گفت، یعنی عمر.

احرقتُ دارك لا ابقی بها \*\*\* احداً و بنت المصطفی فیها[[5]](#footnote-5)

 من منزلت را آتش می‌زنم، یك نفر را اینجا باقی نمی‌گذارم، برای چه؟ برای حكومت الهی‌مان، هان! حكومت توحید! خانه وحی ... ببینید ها! این می‌شود حصار. حالا كه اینها از اول همه معارض و معاند بودند. عجیب اینجاست كه یك عده خام، یك عده خام دنبال اینها راه افتاده بودند. آن وقت همین حكومت برای اینها می‌شود حصار، هر كسی كه مخالفت كند از دم شمشیر می‌گذرانیم. این می‌شود قید! نمی‌خواهند بیعت كنند، نكنند. نمی‌خواهند بیعت كنند، نكنند. تو كه بر مركب مرادت سوار شدی حالا چند نفر هم بیعت نكردند باهات. احرقت دارك خانه‌ات را آتش می‌زنم لا ابقی بها احداً یك نفر را باقی نمی‌گذارم ولو بنت المصطفی فیها اگر چه دختر پیغمبر هم در آن است. و كردند دیگر، همین را هم انجام دادند. بعد می‌گوید:

ما كان غیر ابی حفص یفوه بها \*\*\* امام فارس بطحاءٍ و حامیها

 مگر كسی غیر از ابی‌حفص و عمر می‌تواند یك همچنین حرفی بزند؟! در جلوی فارس بطحا، كسی كه فارس جزیرة العرب هست و اول شجاع جزیرة العرب است، آن عمر مگر می‌تواند حرفی بزند؟!

 آن موقعی كه جنگ احد پیش آمد و سه روز همین امام فارس بطحاء، ما كان غیر ابی حفص، سه روز به همراه آن ابوبكر و اینها فرار نكردند رفتند در بیرون مدینه، ها؟! چرا آن موقع؟ بیا راجع به آن موقع شعر بگو. حالا ابن ابی الحدید آمده یك چیزی گفته. گفته آیا به شما دوتا مرد بگویم یا زن بگویم؟! وقتی‌كه آمده از ابوبكر و از عمر ذكر كرده می‌گوید: اسم شما را ناعم الخد[[6]](#footnote-6) بگذارم، یعنی اینهایی كه صورتشان را آرایش می‌كنند یعنی خانم‌ها، یا اسم شما را مرد بگذارم؟! آخر شما مردید پیغمبر را در میان لشگر و دشمن ول می‌كنید و تا سه روز بلند می‌شوید می‌روید؟! آن وقت جناب‌

 شاعرالنیل را نگاه كنید، بلند می‌شود می‌آید جلوی ملك فاروق در آن قصیده عمریه خودش كه خدا با همان عمر محشورش كند، هم خودش را و هم كسانی كه پیرو مكتب و منزل او هستند.

 من یك وقت در مدینه چند سال پیش كنار داشتم زیارت می‌كردم، دیدم یك سنی آمده از همان‌هایی كه از همان تیپ است. گفت: خدایا قسمت می‌دهم به همین رسول خدا كه مرا با شیخین محشور بكن گفتم: الهی امین، اللَهم الف آمین. نگاه كرد. گفتم: هزار بار آمین خدا محشورت كند با همین!

 آن وقت این آقا آمده اول جنایت تاریخ را به عنوان هنر و به عنوان افتخار دارد مطرح می‌كند. آتش زدن در خانه دختر پیغمبر، یك دختر ضعیف هجده ساله‌ای كه نمی‌تواند از خودش دفاع بكند هنر است؟! آن موقعی كه امیرالمؤمنین علیه السّلام جلوی پیغمبر فقط هفت نفر بودند در جنگ احد كجا رفته بودید؟ كجا رفته بودید؟ آن موقعی كه ندا دادند در میان افراد كه محمد كشته شد شما كجا رفته بودید؟ حالا از اخلاق و از رفتار می‌آیید صحبت می‌كنید! این می‌شود توحید؟!

 امیرالمؤمنین می‌آید و می‌گوید مقصد من توحید است. می‌آیند آتش می‌زنند بگذار بزنند. من نباید در اینجا نفس خودم را محصور كنم كه عجب دارند در خانه من را آتش می‌زنند غلط می‌كنند. نه! عجیب است كه آنها هم خوب فهمیده بودند ها! همین عمر امیرالمؤمنین را خوب شناخته بود، سلمان را خوب شناخته بود، پیغمبر را خوب شناخته بود. اینها خوب می‌شناختند. قشنگ می‌فهمیدند و الا آن كسی كه مرحب در جنگ خیبر را با یك ضربه از سر تا پایینش دو نصف می‌كند آن وقت این می‌آید از یك عمری، این از این ابایی دارد؟ از این نگران است از این هان! این است قضیه؟ نه! این نیست. امیرالمؤمنین چون راهش راه توحید هست آن هدف را تا آخر در ذهنش نگه می‌دارد. فقط هم سر سفره و حلوا و برنج زعفرانی نگه نمی‌دارد ها! اینجاها نگه می‌دارد. آن نیت را نگه می‌دارد، مشكل است خیلی سخت است، خیلی سخت است.

 اشعاری كه امیرالمؤمنین راجع به حضرت زهرا سلام اللَه علیها دارد شنیدید دیگر: كه بعد از تو دیگر دنیا برای من چه فایده‌ای دارد. راست هم می‌گوید دیگر. دختر پیغمبر و یك همچنین خصوصیاتی، اول زن عالم وجود، اول زن عالم وجود و واسطه فیض الهی در اتصال وحدت به كثرت حضرت زهرا سلام اللَه علیها بوده. یعنی تمام كثرات در عالم وجود، وجود خارجی كثرات و تمام آنچه را كه ما احساس می‌كنیم و نمی‌كنیم همه به واسطه نفس حضرت زهرا سلام اللَه علیها بوده. كم آدمی است كه آدم از دستش بدهد. ولی در اینجا آن توحید باز بالاتر است، آن مقصد باز بالاتر است. می‌گوید عیب ندارد من این ارتباط ظاهری و ملاقات ظاهری و مصاحبت ظاهری را فدای آن هدف و فدای توحید می‌كنم كه خود حضرت زهرا سلام اللَه علیها هم فدای همین توحید شد. یعنی نفس ظاهری خود را فدای حقیقت باطنی و روح و سرّ خودش كرد. سیدالشّهدا علیه السّلام‌

 هم همین‌طور، بقیه ائمه علیهم السّلام هم همین‌طور، همه همین‌طور. چرا؟ آن بالاتر است. او بماند من بروم، او بماند. این همان نگه داشتن هدف است و نگه داشتن نیت است كه انسان در همه احوال باید آن را داشته باشد.

 عرض شد سالك آن سالكی است، آن فردی است كه برای او این عنوان مطرح نباشد؛ یعنی اینكه حالا من باب مثال: اسم سالك برای او قرار دادند و این اسم و لقب و اعتبار و عنوان او را بخواهد جدا كند. سالك آن كسی است كه حقیقت سلوك در وجود او قرار گرفته است نه عنوان سلوك! حقیقت سلوك یعنی چه؟ یعنی نگاه كردن به آنچه كه مورد رضای خداست و انجام دادن، این می‌شود حقیقت سلوك. نگاه كردن به آنچه كه مورد رضای امام زمان علیه السّلام است و انجام دادن، این معنای حقیقت سلوك است. پس بنابراین سالك برای انجام كارش نیاز به دستور از امام زمان ندارد. ما نباید از امام زمان علیه السّلام اطاعت كنیم چون امام زمان علیه‌السّلام است، چون عنوان امامت دارد، چون یك فردی است كه از دیدگاه ما با سایر افراد تفاوت دارد، چون یك مقام بالایی دارد كه او را از سایر افراد متمایز می‌كند؛ همه اینها اعتبارات است. امام زمان چون حق مطلق است برای این. ما اصلًا باید امام زمان بیاید در كنار ما بنشیند بگوید این كار را بكن تا انجام بدهیم، فایده ندارد؛ خوب است نمی‌گویم بد است ولی فایده چندان ندارد.

 امام زمان بالاتر است یا پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلم؟ مگر همین افراد در زمان پیغمبر نبودند؟ پیغمبر می‌گفت بیایید نماز بخوانید، نماز اول وقت بخوانید؛ اینها می‌آمدند. چرا می‌آمدند؟ چون پیغمبر است، ها! پیغمبر. عمامه‌ای سرش می‌گذارد و قبایی هم می‌پوشد و می‌آید و شق القمر هم می‌كند همه هم دیدیم ها. چون شق‌القمر كرد پس حرفش را گوش می‌دهیم. این می‌شود احساسات، این می‌شود دیده، این می‌شود چشم، نه اینكه قلب و سر و ضمیر! چون رسول خدا اشاره كرد از زمین آب درآمد یك‌دفعه همه خاضع می‌شویم دقت كنیم می‌خواهم چه بگویم چون رسول خدا از ناحیه پروردگار به واسطه جبرائیل به او وحی شد لذا ما كلام او را می‌پذیریم. اگر ما رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم را دارای احوال مختلف نمی‌دیدیم كه وقتی جبرائیل می‌آید پیغمبر از حال برود. در بعضی از اوقات كه وحی می‌آمد وقتی‌كه حضرت روی شتر حركت می‌كردند از سنگینی آن ثقالت وارده‌هایی كه از آن ناحیه می‌آمد شتر روی زمین می‌شد؛ شتر نمی‌توانست بایستد، نمی‌توانست بایستد.

 یكی از دوستانمان می‌گفت: وقتی‌كه من در آمریكا بودم در آنجا طبابت و اینها می‌خواند استاد ما یهودی بود و راجع به صرع صحبت می‌كرد و اقسام بیماری صرع و غش كه برای انسان پیدا می‌شود و علل مختلف دارد. بعد آمده بود

 در اینجا، حالا یا به‌طور عمد یا غیر عمد، گفته بود كه نظیر همین صرع برای او به اسم می‌گفت محمد اتفاق می‌افتاد در بعضی از حالات خاص. چون آنها كه دین اسلام را قبول ندارند ولی در تاریخ هست كه وقتی‌كه برای رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم یك همچنین حالات وحی می‌آمد حضرت را حالت بی‌حالی فرا می‌گرفت. البته صرع نبود ولی بی‌حالی بود. حالا این اسم آن را صرع گذاشته بود و می‌خواست به پیغمبر ایراد بگیرد كه در بعضی از حالات غیرعادی هم كه در تاریخ نوشته شده برای او صرع هم پیدا می‌شد. می‌گفت من بلند شدم گفتم كه آیا شما نخواندید، در تاریخ نداریم كه وقتی‌كه برای پیغمبر به قول شما صرع می‌آمد شتر پیغمبر می‌خوابید؟! این كدام صرعی است كه وقتی بیاید شتر از سنگینی بیفتد روی زمین؟! مگر صرع این‌طوری است؟! همین‌طور ماند. گفت من به این موضوع پی نبرده بودم.

 این حالات را همه می‌دیدند؛ حتی یهودیان هم دارند این حالات را اعتراف می‌كنند دیگر، اینها هم دارند اعتراف می‌كنند. حالا اگر مردم این حال را نمی‌دیدند، پیغمبر می‌آمد و شق‌القمرش را نمی‌دیدند، رد الشمس امیرالمؤمنین را نمی‌دیدند، آن اعتراف به شهادت از تمساح و اعتراف به شهادت از درخت را نمی‌دیدند، اگر شهادت بر رسالت و بعثت پیغمبر را از زبان سنگ‌ها و سنگریزه‌ها با همین گوش خودشان نمی‌شنیدند، اگر مردم اینها را نمی‌دیدند با پیغمبر چطور برخورد می‌كردند؟! این همان چیزی است كه در امروز من می‌خواستم خدمت رفقا بگویم اگر این نبود چطور برخورد می‌كردند؟ چطور احترام می‌گذاشتند؟ چطور تعظیم می‌كردند؟ هان؟! فرق می‌كرد. گاهی اوقات می‌گفتند بسیار خُب حالا گوش می‌دهیم عیب ندارد، گاهی اوقات می‌گفتند نه بابا! این هم حالا معلوم نیست كه ... نظر ما بهتر است! آن اهتمامی كه راجع به مقابله با رسول خدا بود بدون اینها برای افراد حاصل نمی‌شود. آن تعظیمی كه برای رسول خدا باید پیدا بشود نسبت به مردم، آن تعظیم تعظیم احساسی است نه تعظیم عقلانی! این همان معنای عرفان است. عرفان و سلوك این است كه انسان پا از دایره احساسات بیرون بیاورد و بگذارد در وادی واقع و حقیقت.

 لذا در بعضی از اوقات همین پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلم مجبور بود به اینكه یك كاری انجام بدهد. اینها مجبور بودند؛ یعنی كار به یك جا می‌رسید، یك چند صباحی، یك مدتی می‌گذشت و چیزی از پیغمبر نمی‌دیدند اینها كم كم دوباره شروع می‌كردند ... تا یك چیزی می‌دیدند و بعد هم نقل می‌كردند، دیگر مشكل حل می‌شد، تمام! چه شد؟ این همان است. تا پیغمبر است دنبالش هستیم، همین كه دیگر آن شق‌القمر با رفتن پیغمبر رفت، ردّالشمس رفت، تسبیح حصا و سنگ‌ریزه‌ها رفت، صحبت‌ها و شهادت‌های حیوانات رفت، وقتی‌كه اینها همه رفت یك مرتبه چه شد؟ افراد برگشتند به همان موقعیت اعتباری و احساسی دنی و پایین خودشان. لذا رفتند سراغ عمر و ابوبكر! چرا؟ چون دیدند این ریشش سفید است تا اینجا هم است؛ به به! از شش وجب هم پایین‌تر است.

 عمامه‌اش بسیار عالی، پدر زن رسول خدا. با كلمات نرم و لطیف هم با مردم صحبت می‌كند و بعد هم می‌رود بالای منبر گریه می‌كند: دیگر تكلیف الهی بود، دیگر مجبور شدیم بپذیریم! در ثقیفه چون اسم علی علیه‌السّلام را آورد، عمر با مشت زد دهن او را پر از خون كرد. اینها همه‌اش تكلیف الهی است دیگر! حقه‌بازی و ریا و دغل بازی و جنایت را اسمش را می‌گذارند تكلیف الهی! خود عمر اعتراف كرد: كانت بیعة ابی بكر فلتة وقی اللَه شرها[[7]](#footnote-7): بیعت ابی‌بكر یك اشتباه بود ولی خدا شرش را حفظ كرد. خود عمر، خود همین عمر اعتراف كرد. خود ابوبكر چند مرتبه بالای منبر نگفت كه اگر یك كار خلاف كردم شما مرا به راه بیاورید. این می‌شود توحید، آن می‌شود اعتبار.

 امام زمان علیه السّلام یعنی حقیقت اسوه در همه مسائل و در همه امور. این می‌شود امام. امام زمان علیه‌السّلام از نظر شكل و قیافه و اینها تفاوتی با بقیه افراد ندارد مثل یكی از افراد است، فرقی نمی‌كند. كلامی را كه ما از امام می‌شنویم یك وقت به معنای این است كه یقین پیدا كنیم و عمل كنیم، آن یك حرفی است. بله، انسان باید یقین پیدا بكند و براساس یقین حركت كند؛ بسیار خب، حالا آن یقین از هر راهی پیدا می‌شود. اما نه اینكه خود شكل ظاهری و بدن جسمی امام علیه السّلام مؤثر در اطاعت و انقیاد ما باشد، این خلاف است. نه! امام علیه السّلام همه جا هست، دیدن نمی‌خواهد. اگر ما منتظر باشیم بیاید بگوید بعد بشنویم فایده ندارد. می‌گوید پس شما منتظر بودید من به تك تك شما بگویم؟! مگر من بیكارم بلند شوم بیایم سراغ هر كسی بگویم آقا این كار را بكن، آن كار را نكن! یك حرف می‌زنم همه باید عمل كنند، تمام شد و رفت. یك نهی می‌كنم همه باید اجتناب كنند. یك دستور می‌دهم همه باید این كار را بكنند.

 پس بنابراین اگر انسان یقین پیدا بكند بر یك مسئله‌ای كه مورد نظر حضرت هست باید معامله حضور و وجود خود آن حضرت را در كنار خودش بكند كه حضرت در اینجا نشسته و دارد به او می‌گوید این كار را انجام بدهد. اگر كرد این سالك است، اگر نكرد سالك نیست. پس سلوك عنوان ندارد. سلوك یعنی راهی را كه مورد نظر امام زمان علیه السّلام است انسان آن راه را انجام بدهد و برود جلو، مسیر را انجام بدهد و برود جلو. در ارتباطاتش، در كارش، همه باید این راه را انجام بدهد. اگر این‌طور شد دیگر خود سلوك برای انسان حصار و منزلگاه نخواهد شد می‌شود معبر. دیگر انسان حساب خودش را از بقیه جدا نمی‌كند. دیگر انسان با بقیه به نحو دیگری نگاه نمی‌كند. چه بسا از افراد دیگر خودش را پایین‌تر ببیند، نه اینكه تلقین كند! ببیند،

 واقعاً ببیند! یك وقتی ما در خودمان تلقین می‌كنیم ما پایین‌تریم، فایده ندارد، همه شوخی است! همه شوخی است! بعضی‌ها می‌آیند به ما نامه می‌دهند، می‌نویسند آقا ما پایین‌تر ... ما به آنها می‌خندیدیم، آقا شوخی نكنید، نفس مبارك را آقا این‌قدر كم نشمارید، این‌قدر ارزش و احترام. یك قضیه پیش می‌آید، هیچ چی، رفوزه! ای كاش یك بگیریم، صفر می‌گیریم؛ چرا؟ چون با خودمان شوخی می‌كردیم، با خودمان شوخی می‌كنیم.

 بگذار یك خرده راست و صریح صحبت كنیم؛ با خودمان شوخی می‌كنیم، مسئله را جدی نمی‌گیریم. بزرگان جدی گرفتند ولی ما نمی‌گیریم. ما مطلب را آن‌طوری كه بایدوشاید ارزیابی نمی‌كنیم. آقا مورد نظر اولیای خداست عمل كن دیگر، این حرف‌ها دیگر نداریم. من باید از خود آقا بشنوم یعنی چه و این حرف‌ها چیست! این مورد نظر اولیاء هست یا نیست؟ مرحوم قاضی به آن افرادی كه آمدند از ایشان دستور بگیرند چه گفتند؟ گفتند: شما به آن چیزی كه می‌دانید عمل می‌كنید كه حالا از من اضافه می‌خواهید! خیلی حرف عجیبی است! ما كه در اینجا دم و دستگاه و دفتر و دستك و دكان و این حرف‌ها نداریم. ما آنچه را كه هست داریم می‌گوییم. تو سی درصدش را می‌دانی سی درصدش را هم عمل كن دیگر، چهل درصد می‌دانی چهل درصد عمل كن. خودمان را نیاییم گول بزنیم، خودمان را نیاییم فریب بدهیم، نیاییم خودمان را این طرف و آن طرف. آخر اینها مال جای دیگر است نه مال اینجا! ما می‌آییم یك زحمتی می‌كشیم، یك كاری انجام می‌دهیم بعد هم دست خالی. خب اینكه نشد كه! اینكه نشد!

 یك ملاك برای اینكه بدانیم وقتمان را به بطالت گذراندیم یا نه، این است كه بعد از گذشت چند سال الان وقتی به خودمان مراجعه كنیم ببینیم در مقابل با مرام حق چقدر خاضع هستیم، قبول می‌كنیم یا نه! آن موقع چقدر بودیم؟ الان بنشینیم فكر كنیم، حالا الان نه، بعداً رفقا، همه رفتیم خانه بنشینیم فكر كنیم موارد هم مشخص است انسان می‌تواند در قبال آن حق، هرچه می‌خواهد باشد، چقدر نرمش داریم؟ چقدر ایستادگی داریم؟ در مقابل حق می‌ایستیم. اگر دیدیم نرمش داریم می‌فهمیم اوقات به بطالت نگذشته است. البته این هم هست ممكن بود بیشتر می‌توانستیم كار كنیم و نكردیم‌ها و این هم مراتب دارد. چقدر نرمش داریم؟ وقتی یك مطلبی را می‌شنویم قبل از اینكه بخواهیم روی آن فكر كنیم زود در مقام برمی‌آییم یا نه؟ دیدید وقتی انسان با بعضی‌ها صحبت می‌كند از همان اول كه صحبت می‌كند می‌فهمد كه دارند در ذهن خودشان یك پرده انداختند و فقط مواظب اینند كه جای آن برسد و جواب بدهند. نه! این فایده ندارد. حالا هرچه، صد سال هم بگوید من سالك هستم. ولی بعضی‌ها را كه آدم صحبت می‌كند می‌بیند دارند گوش می‌دهند. قبل از اینكه بخواهد گارد بگیرد، قبل از اینكه بخواهد یك بتن قرار بدهد می‌گوید این چه می‌خواهد بگوید؟ حرفی كه می‌خواهد بزند چیست؟ این قضیه، بعد می‌رسد، می‌

 رسد، می‌بیند ها حالا دارد به او می‌خورد، وقتی می‌بیند حالا دارد به او می‌خورد نفس شروع می‌كند به شیطنت كردن، یك راهی برای فرار پیدا می‌كند. ولی آدم‌های زرنگ این‌طور نیستند. می‌گویند حالا كه دارد به تو می‌خورد، خودش را با آن مطالب هی نرم می‌كند، نرم می‌كند، نرم می‌كند بعد وقتی‌كه تمام شد می‌گوید بله آقا حق با شماست، درست است ما راهمان را عوض می‌كنیم، این كار انجام می‌دهیم، آن را انجام می‌دهیم؛ درست است. این برنده است، این برده است. آدم می‌فهمد دیگر.

 بالأخره همه مبتلا هستیم، همه هستیم. كم‌كم یواش یواش از خدا كمك بخواهیم، استمداد كنیم، از خدا استمداد كنیم كه خداوند ما را مطیع كند ما را منقاد كند، وقتمان را به بطالت نگذراند. انسان می‌تواند در طول حیات خود و در طول مسیر می‌تواند این حال را برای خود بوجود بیاورد؛ همیشه در برابر آنچه كه احساس می‌كند حق است بزند بر سر نفس خودش، بزند، حالا یك‌دفعه هم بزند. نفعش را خودش می‌برد.

 در این ایام، ایام ولادت امام زمان علیه السّلام در ماه شعبان واقعاً ما باید از خدا چه بخواهیم؟ همین گرفتن مجالس و یك اسمی از امام زمان آوردن و اینها! مسئله به این نحوه، اینها همه خوب است، شعائر دین است، اینها همه مفید است، باید این شعائر باشد، اعلا كلمه حق و كلمه توحید باید توأم با این باشد. مراتب فهم افراد مختلف است، افراد از نقطه نظر ظرفیت‌ها در مراتب مختلفی قرار دارند، اینها هم باید باشد. ولی آنچه كه آدم رند و زرنگ به دنبالش هست این است كه امام زمان همیشه زنده است.

 شب سه شنبه شب میلاد آن حضرت است، شب میلاد ولایت آن حضرت است، نه شب میلاد جسم ظاهری! یعنی ما باید امام را زنده بیابیم، در آن شب احساس كنیم، در آن شب وجود امام زمان علیه السّلام را در خودمان قرار بدهیم، فشار بدهیم، ها! آن حقیقت را باید در خودمان قرار بدهیم. معنایش چیست؟ آن وقت معنای آن این می‌شود كه از فردا خودمان را به دنبال او می‌بینیم. وقتی‌كه آمدیم و از آن ولایت در خودمان قرار دادیم دیگر نمی‌توانیم دست برداریم و برخلاف آن عمل كنیم، دیگر نمی‌توانیم برخلاف آنچه كه مورد نظر اوست برویم، دیگر نمی‌توانیم كاری انجام بدهیم. چرا؟ چون خیانت كردیم! یا از اول قرار نمی‌دهیم می‌گوییم دایره امام زمان به جای خود محفوظ، ما هم یك مسلمان و شیعه هستیم و او به جای خود ما به جای خود. ان‌شاءاللَه امید شفاعت هم داریم. خیلی خب این یك مطلب. آنها هم با ما هم همین‌طور عمل می‌كنند، نه بیشتر. یك وقتی نه یك خورده پا را بیشتر می‌گذاریم؛ یعنی وقتی‌كه شب نیمه شعبان می‌شود می‌گوییم خدایا آن وجود حضرت را در ما قرار بده، ما كه فانی در آن وجود حضرت هستیم بخواهیم، نخواهیم، مسلمان باشیم، كافر

 باشیم، مشرك باشیم، تمام عالم وجود همه فانی در وجود و نفس امام زمان علیه السّلام است و همه از آن نفس امام زمان ارتزاق پیدا می‌كنند چه مؤمن چه كافر، هیچ تفاوتی در این قضیه ندارد. منتها عنایت خاص او نسبت به شیعیان و نسبت به افرادی است كه موالی هستند. پس بنابراین از این طرف است؛ یعنی ما امام زمان را در خود قرار بدهیم.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: یك نفر آمد پیش آقای حداد رضوان اللَه علیه، می‌خواست برود سفر مكه، ایشان فرمودند: من تو را به خدا نمی‌سپارم خدا را به تو می‌سپارم، تو را به خدا می‌سپارم. معلوم است خدا تو را حفظ می‌كند. خدا را به تو می‌سپارم، خدا را تو گم كردی آن خدا را می‌خواهم در اختیارت قرار بدهم، بگیری، حداقل این چند روز از دستش ندهی! ما امام زمان را باید در خودمان قرار بدهیم نه اینكه خودمان را در امام زمان! او كه هست، او كه مؤمن و كافر در وجود آن حضرت است تفاوتی هم با ما ندارد، تمام عالم وجود فانی در امام زمان است، جبرائیل هم فانی در وجود امام زمان علیه السّلام است. حیات جبرائیل، حیات میكائیل، همه اینها بسته به نظر امام علیه السّلام است. امام زمان این‌طوری است دیگر. ما خیال می‌كنیم كه امام زمان یك آدم است دیگر مثل آدم‌های دیگر، حالا لقب امامت هم دارد مثل بقیه، نه! امام زمان حقیقتی است كه حیات امام زمان به این است كه در وجود ما باشد اگر این نباشد امام زمان حیات ندارد. او برای خودش است به ما چه ارتباطی دارد، چه زمانی امام زمان زنده است؟ وقتی‌كه امام زمان در نفس ما باشد، آن موقع زنده است. چه زمانی امام زمان مرده است؟ آن وقتی‌كه امام زمان در نفس ما نباشد، ولایت او در نفس ما نباشد. آن موقع امام زمان حیات ندارد، او برای خودش است، كار خودش را انجام می‌دهد، تدبیر خودش را می‌كند، ارتباط با ما ندارد.

 پس ما نباید صرفاً به انعقاد مجالس و ذكر و ... خیال كنیم مطلب تمام است؛ یك مدحی از امام زمان گفتیم و یك شعری هم خواندیم و یك چند كیلو شیرینی هم پخش كردیم و تمام شد شیعه شدیم؛ نه! اینها خوب به جای خود محفوظ، باید باشد، افراد مختلف، اشخاص مختلف، طبقات مختلف، آنها باید بهره‌مند بشوند؛ بچه‌ها باید بدانند، با ولایت امام زمان باید رشد پیدا كنند، زندگیشان باید با یاد امام زمان باشد. اینها همه هست و شرایطی دارد و این شعارها همه در راستای آن است. ولی بالاتر از این مسئله چیست؟ این است كه ما او را در خودمان بگذاریم و این هم سخت است ها، مشكل است ها، دوام می‌خواهد ها، قوام می‌خواهد ها، همت می‌خواهد. همتش را هم باید از خود حضرت بگیریم.

 ایام نیمه شعبان است و ایام ولادت آن حضرت است. در ماه شعبان، ماه رجب، ماه رمضان كه مشخص است مسائل، دستورات باید به چه نحو باشد، مراقبه باید به چه كیفیت باشد. حداقل این سه ماهمان را یك قدری نسبت به این قضیه بیشتر توجه كنیم. به این كلام امام صادق بیشتر دقت كنیم كه‌

 ولا یدع ایامه باطلا ایامش را به بطالت نگذراند. نیازی نیست مرتباً به خودمان فشار بیاوریم و مرتباً یاد آن حضرت بكنیم، نه! اینها فایده‌ای ندارد؛ همین قدر آزاد، راحت، در را به روی امام زمانمان نبندیم حضرت خودش داخل می‌شود، نه! نیاز به فكر كردن و مرتباً فشار آوردن و اینها ندارد! هی می‌خواهد بیاید داخل، خودش می‌گوید من می‌خواهم بیایم در این منزل ما هی در را می‌بندیم. با كارهای خلافی كه در منزل می‌كنیم در را می‌بندیم. با دروغ، با غیبت، با تهمت، با اذیت‌ها، با آزارها، با اختلاف‌ها، با نفاق‌ها، با دو به هم زدن‌ها، با سر و صداها، با موسیقی در را به روی امام زمان داریم می‌بندیم آقا، می‌بندیم؛ حضرت پای خود را نمی‌گذارد در آن خانه‌ای كه صدای ساز و آواز و اینها بیاید، حضرت پایش را نمی‌گذارد در آن خانه‌ای كه نقش‌ها و تصاویر و افلام و امور خلاف در آن منزل است. در آن منزل شیطان است، شیطان است.

 چندی پیش بود من وارد یك منزلی شدم، مجلس عقد هم بود، وارد فضا شدم حال تهوع به من دست داد، عجیب بود. حالا خیلی از افراد هم از دوستان و رفقا، مخدرات هم كه آنجا بودند همه این حال را احساس كردند، عجیب بود تاریكی گرفته بود، ظلمت گرفته بود، چه شده بود. گفتم چرا اینجا این‌طور است؟ اصلًا داشتم بیرون می‌آمدم. بالأخره این عقد را خواندیم با یك فشاری، واقعاً انگار كوه ابوقبیس را بر سر من خراب كردند تا توانستم آن مقدمات عقد و اینها را انجام بدهم. بعد معلوم شد كه در آن مجلس چند نفر بی‌حجاب شركت داشتند. این همین است دیگر آقا جان، شوخی ندارد دیگر، آخر راه خدا با راه شیطان جور در نمی‌آید. وقتی یك بی‌حجاب می‌آید در مجلس یعنی نفس خبیث خود را و آلوده خود را می‌آورد و آن فضا را متعفن می‌كند، بخواهید نخواهید نمی‌شود. شما یك لیوان آب را بردارید، آب زلال، از همین آب‌های معدنی، بسیار عالی، بردارید یك‌دفعه چندتا، یك قاشق شما مركب بردارید داخل آن بریزید این نمی‌ماند، همه آب را خراب می‌كند، كدر می‌كند، سیاه می‌كند، هی بگویید نه! این آب باید مقاومت كند؛ مقاومت نمی‌كند، چه كار كند نمی‌كند. فضا و هوا یك همچین وضعیتی دارد، امام وارد آنجا بشود هوا را عوض می‌كند، خلاف وارد آنجا باشد هوا را عوض می‌كند. با یك دست هم كه نمی‌شود دوتا برداشت. هوا عجیب بود ها، خدا می‌داند چه فشاری بر ما آمد تا توانستیم یك ربع سر و ته قضیه را بكنیم، فرار كردیم آمدیم بالا. برای چه؟ به خاطر همین نكته است.

 چقدر ما در این مجالس شركت می‌كنیم، چقدر با افراد مختلفی كه آلوده هستند به اعتباریات و آلوده هستند به نفسانیات برخورد می‌كنیم، صحبت می‌كنیم، دل می‌دهیم. تمام اینها هی عمل و عكس العمل‌هایی است كه می‌آید و بعد هم می‌گوییم ما سالك هستیم دیگر، پرونده‌مان را هم امضا كردند

 و مهر زدند كسی نمی‌تواند، جبرائیل هم نمی‌تواند پاكش كند.

 رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم فرمود: آن مجلسی كه در او ذكر خدا نباشد در روز قیامت وبال بر گردن صاحبان آن مجلس خواهد بود. نه اینكه ذكر خدا نباشد یعنی در آن دعای جوشن خوانده نشود، نه! به دنیا بگذرد، به حرف‌های چرت و پرت بگذرد، به غیبت بگذرد، به مسائل خلاف بگذرد اینها همه چیست؟ یدع ایامه باطلا است دیگر؛ بطالت یعنی همین. می‌خواهید گوش بدهید می‌خواهید ندهید. هیچ تفاوتی ندارد، این‌قدر از این مجالس بروی. خدا می‌گوید بسیار خُب ما راه را قرار می‌دهیم هم برای شما قرار می‌دهیم، هم برای افراد دیگر، هر دوتا را قرار می‌دهیم. منتها آن طرف كه رفتیم دیگر آن افرادی كه در آن مجلس هستند دستی از ما نمی‌توانند بگیرند. آن وقت خودمان تنهاییم، آن‌موقع تنهاییم.

 وقتی چند نفر با هم هستند یك‌دفعه وارد یك منطقه اپیدمی بشوند، عفونی بشوند جزام و وبا و .. هیچ شنیدید كه با هم دیگر بگویند با همدیگر راه بریم. هر كسی می‌گذارد فرار می‌كند سوار ماشین می‌شود، این از این طرف كه یك استنشاق هم نكند، شیشه‌ها را هم می‌كشد بالا، یكی از این طرف یكی از آن طرف، هی آقا ما تا حالا با هم بودیم، بابا بگذار فرار كن! اینجا دیگر با هم بودیم ندارد. روز قیامت هم همین‌طور است آقا! هر كسی می‌گذارد فرار می‌كند، بدتر از این موقع. هزار بار روز قیامت از این مثالی كه من زدم بدتر است. حالا حداقل بیاییم به فكر خودمان باشیم، كسی در روز قیامت به فكر ما نیست. اگر كسی به فكر ما است امام زمانمان است، نه كس دیگر فقط یك نفر است.

 شب نیمه شعبان را خیلی محترم بدارید. مرحوم آقا، بزرگان، اولیای خدا در شب نیمه شعبان احیا می‌گرفتند. من ندیدم با وجود اینكه در ایام سال شب‌های احیا مثل بیست و هفت رجب و امثال ذلك و بیست و هفت ماه رمضان و عید غدیر و هفده رمضان و اینها كه در روایات داریم و امیرالمؤمنین هم احیا می‌داشتند و اینها اهتمام بزرگان را به احیا شب نیمه شعبان مثل سایر ایام. منزل خودشان باشند، باشند اشكال ندارد، حتماً لازم نیست به طور اجتماع باشد، دعای كمیل، دعای جوشن، سوره حوامیم‌[[8]](#footnote-8) حتماً خوانده بشود و بدانیم كه خیلی شب شب مهمی است. اگر من از اسرار شب نیمه شعبان كه مجاز به گفتنش نیستم بخواهم برای رفقا بگویم از الان بیداری می‌كشند تا شب نیمه شعبان خودشان را آماده می‌كنند! این‌قدر مهم است. مرحوم آقا می‌فرمودند آنچه كه به ما دادند از شب نیمه شعبان دادند؛ آن فتح بابی كه برای ایشان شد و آن مسائلی كه پیدا شد و اینها همه به خاطر این مسئله بوده است.

 ماه رمضان را در پیش داریم و ماه بسیار مهمی است، ماهی است كه خداوند متعال رحمت خودش را یك قدری توسعه داده است. یعنی رحمتی كه شامل حال ماها هم بشود. حالا ماه رجب و اینها البته من خودم را می‌گویم حالا یك وقتی خدمت رفقا، حالا شوخی می‌كنیم، شوخی جدی البته، حالا ما خودمان را می‌گویم مال اولیاست، ماه شعبان ماه پیغمبر است و یك آثار خاصی دارد. ولی مقدرات الهی و مدبرات امر در ماه رمضان طور دیگری عمل می‌كنند. خدا درِ رحمت خودش را یك مقداری بیشتر باز می‌كند. افرادی كه از نقطه نظر تلقی جاذبه‌ها و وارده‌های الهی در ماه رجب و شعبان آن آمادگی را ندارند در ماه رمضان به همان مقدار آمادگی نصیبشان می‌شود. این معنای رحمت است. چون ماه رجب و شعبان یك شرایط خاصی دارد، یك طهارت خاصی می‌خواهد. رجب قوی‌تر و بعد شعبان، ولی وقتی‌كه ماه رمضان هست این رحمت نه اینكه كم بشود، وسیع‌تر می‌شود، افراد بیشتری را می‌گیرد، در حوزه ولایت خودش افراد زیادتری می‌گیرد.

 لذا باید بیشتر دقت كرد و به هر مقدار كه انسان دقت كند و به هر مقدار كه مراقبت كند نصیب او بیشتر خواهد شد. از زیاد غذا خوردن بپرهیزیم، غذاهای چرب و نرم و مختلف و اینها چندان مطلوب نیست. غذا باید مفید و مقوی باشد. غذاهای سرخ كردنی و اقسام چربی‌ها و ادویه‌جات اینها همه برای بدن ضرر دارد و تأثیری در روح هم می‌گذارد. خون به هر مقداری كه جنبه قلیایی او قوی‌تر باشد تأثیرش بهتر است تا جنبه اسیدی. باید رقیق باشد. خوردن میوه‌جات، خوردن سبزی‌جات، خوردن غذاهای مقوی و كم حجم باعث می‌شود كه نفس نسبت به هضم غذا كمتر به بدن بپردازد و در نتیجه بیشتر از بالا بگیرد. اگر انسان معده خود را پر كند نفس به معده می‌پردازد، برای تدبیر بدن قوای خود را صرف بدن می‌كند، از آنجا كم می‌ماند. امتحان كنید، امتحان كنید، یك شب غذای سیر بخورید و یك شب غذای آماده و مقوی. در شب نباید غذا سنگین باشد، در روز نباید غذا سنگین باشد. به خصوص شب غذا را یك قدری سبك‌تر بخوریم، در سحر غذا به نحوی باشد كه بتواند انسان را كشش بدهد و نباید سنگین باشد.

 از افطاری‌هایی كه بیجا و برای چشم و هم چشمی هست باید پرهیز كنیم. دلیلی ندارد كه هی افطاری افطاری از این طرف از آن طرف، نه! خیلی از اینها بیش از آنكه جنبه الهی داشته باشد مسائل دیگر در اینها مطرح است. در افطاری‌ها خیلی افراط نكنید، جهات الهی را ترجیح بدهیم. این طرف و آن طرف زیاد نرویم. به خصوص دهه آخر ماه رمضان را خیلی محترم بشماریم. در روایت داریم وقتی‌كه دهه آخر ماه رمضان می‌شد دیگر رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم فراش خود را جمع می‌كردند؛ یعنی دهه آخر تا صبح بیدار

 بودند. دیگر مرحوم قاضی را كسی نمی‌دیدند. تبدل حال اولیای خدا در دهه آخر ماه رمضان نسبت به ایام دیگر كاملًا مشهود بود كه حساب دیگری روی این دهه آخر بار می‌كردند. مراقبتشان بیشتر بود و حفظشان بیشتر بود. خدا حاج هادی ابهری را رحمت كند می‌گوید: به هر مقدار كه پول بیاوری به همان مقدار آش می‌بری.

 اینجا جایی است كه باید نگاه كرد به همت افراد. هرچه همت بالاتر باشد نصیب در اینجا بیشتر است. سالك زرنگ و سالك رند آن كسی است كه از این متاع الهی بیشتر بهره بگیرد. مردم تا ماه رمضان می‌آید مصیبت می‌گیرند: ای داد بیداد ماه رمضان آمد دیگر چه كار كنیم! باید یك ماه روزه بگیریم؛ ان‌شاءاللَه زودتر تمام می‌شود! نه، این‌طور خدا خوشش نمی‌آید. خدا خوشش می‌آید كه انسان برای رسیدن ماه رمضان لحظه شماری كند. خیلی فرق است بین یك نوكری كه مولا به او دستور می‌دهد برو آن كار را انجام بده، بالأخره اخم می‌كند، تخم می‌كند انجام می‌دهد، نه اینكه ندهد. یا اینكه وقتی به یكی می‌گوید انجام بده، بال درمی‌آورد. كدام یك از این دو؟ هر دو انجام می‌دهند ولی مولا نسبت به كدام یك از این دو اظهار خرسندی و اظهار رضایت می‌كند؟ نصیب او را هم بیشتر می‌دهد. آن كسی كه در حال و هوای رسیدن به ماه رمضان هست خدا بیشتر تو كاسه‌اش می‌ریزد تا آن كسی كه می‌گوید حالا بالأخره ماه رمضان هم می‌آید و ...

 ما یك وقت در مدینه بودیم هنوز مكه نرفته بودیم، در همان زمان مرحوم آقا آخرین سفر، پدر یكی از همین رفقا آمد. گفتیم چطور است؟ گفت ان‌شاءاللَه می‌گذرد دیگر، این چند روز هم تمام می‌شود برمی‌گردیم پیش زن و بچه‌مان دیگر. ان‌شاءاللَه تمام می‌شود. گفتیم به به! بعد از یك عمر، هفتاد سال پیرمرد آمده دارد می‌گوید ان‌شاءاللَه این چند روز هم تمام می‌شود برمی‌گردیم پیش زن و بچه‌مان! نه، این خوب نیست، این صحیح نیست. اینها هدایای الهی است كه این هدایا به این كیفیت داده می‌شود، به این نحو داده می‌شود و انسان باید انتظار بكشد، انسان باید انتظار عبادت را بكشد.

 چند روز پیش بود من داشتم از همین صحبت‌های مرحوم آقا گوش می‌دادم در یكی از صحبت‌ها مثل اینكه در مسجد قائم بود می‌فرمودند: رفقا غفلت نكنندها این حرف‌ها جایی پیدا نمی‌شود، واقعاً وقتی‌كه من الان گاهی آن نوارها و آن صحبت‌ها را گوش می‌دهم، واقعاً بدنم می‌لرزد و از این صحبت‌هایی كه شده كه واقعاً دوای راه ما و مسیر ما و دستورالعمل ما همین مطالبی است كه ما از اینهایی كه رفتند و به مقصد رسیدند می‌شنویم و الا مطلب در كتاب و مجلات زیاد است می‌فرمودند: وقتی‌كه موقع نماز ظهر می‌خواست بشود همه افراد می‌دیدند كه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم هی حال انتظار دارد. چه زمانی می‌شود؟ مثلًا چند دقیقه، یك ربع، بیست دقیقه به موقع زوال بود. وقتی‌كه موقع نماز مغرب می‌خواست بشود همه افراد می‌دیدند كه دارد

 حال رسول خدا كم‌كم كم‌كم عوض می‌شود به طوری كه دیگر كسی را نمی‌شناسد، دیگر با كسی صحبت نمی‌كند، دیگر با كسی نمی‌خندد، دیگر با كسی ... هی منتظر است. حالا ما هم این‌طوریم؟ موقع مغرب شد حالا می‌شود یك ساعت دیگر هم بخوانیم، دو ساعت دیگر هم بخوانیم و سه ساعت دیگر و بعد هم دیگر حالا الان هم نشد قضایش را انجام می‌دهیم!

 رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم تازه به نماز ظهر و مغرب و صبح و اینها به یك حال مائده الهی نگاه می‌كرد. ما به چه نگاه می‌كنیم؟ می‌گوییم تكلیفی كه به سر ما خورده باید انجام بدهیم و الا به قعر جهنم می‌رویم! این‌طور نگاه می‌كنیم این فایده ندارد، خدا خوشش نمی‌آید. خدا می‌گوید بدبخت! من می‌توانستم برای تو نماز نفرستم، نمی‌توانستم؟! من می‌توانستم بگویم نماز نخوان، از كیسه خودت دارد می‌رود بیچاره! این‌طور باید نگاه كنیم. روزه ماه رمضان این‌طوری است ها؛ یعنی باید از حالا انتظار بكشیم، از حالا هم باید ... بالأخره روزه ماه شعبان هم خیلی مهم است الذی كان رسول اللَه یدأَب فی صیامه و قیامه و لیالیه و ایامه‌[[9]](#footnote-9) در همین ماه شعبان پیغمبر روزه می‌گرفت، روزه ماه رجب و شعبان را می‌چسباند به ماه رمضان. یعنی سه ماه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم روزه می‌گرفت، سه ماه اولیا خدا روزه می‌گرفتند، سه ماه ائمه علیهم السّلام روزه می‌گرفتند. حالا ما آن‌طور نیستیم ولی بالأخره یك كمی این‌طور هم نباشیم دیگر ماه رمضان را به عنوان یك ماهی كه تكلیف شده بر ما، تكلیف شده بر ما!

 گاهی اوقات من می‌گویم واقعاً چه می‌شد خدا این ماه رمضان را سه ماهش می‌كرد، دو ماهش می‌كرد؟ آخر یك ماه به جایی نمی‌رسد تا آدم شروع می‌كند به روزه گرفتن تمام می‌شود. چقدر خوب بود این واجب را برمی‌داشت سه ماه می‌كرد، یا مثلًا در ایام سال تقسیم می‌كرد هر دو ماهی یك ماهش روزه بود، سه ماه روزه می‌گرفتیم؛ ولی خدا نه، باز گذاشته است. گفته یك ماه ماه رمضان بعد هم هر كسی مرد این میدان است، همت بالاتر نصیب بیشتر و نصیب بالاتر.

 امیدواریم خداوند متعال همه ما را مشمول رحمت واسعه خودش بگرداند و اوقات ما را به بطالت نگذراند و آنچه را كه مورد رضای ولی او و ولی عالم امكان و قطب دایره وجود حضرت بقیة اللَه حجت بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفدا هست برای ما مقدر بفرماید. در دنیا از زیارت آن حضرت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم مگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

[[10]](#footnote-10)

1. الرواشح السماوية فى شرح الاحاديث الاماميه، ميرداماد، ص ٢٠٢. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١٩٨ [↑](#footnote-ref-2)
3. النهاية، ج ٤، ص ٣٣٥ [↑](#footnote-ref-3)
4. عوالى اللئالى الغر يزيد فى الاحاديث الدينية، ج ٢، ص ٥٤ [↑](#footnote-ref-4)
5. ديوان حافظ ابراهيم، محمد حافظ ابراهيم، دار اعيان، بيروت. ج ١، ص ٨٢، قصيده عمريه

   و قَ---- وله لعَ-- لىّ ق---- ال- ها عُ--- مَرُأك--- رِم بس-- امِعِها أعظِ-- مْ ب- مُلقيهاحرقتُ دارَك لا أبقِى عليك بها \*\*\* إن لم تُبايع و بنتُ المصطفى فيهاما كان غ-- يرُ أبى‏ح- فْصٍ يفُوُه بها \*\*\* أمامَ ف-- ارِسِ ع-- دنانٍ و حام-- يها [↑](#footnote-ref-5)
6. الرّوضة المختارة، ص ٩٢:

   أ حَضْرُهُما أمْ حَضْرُ أخْرَجَ خاضِبٍ‏وَ ذَانِ هُما أمْ ناعِمُ الْخَدِّ مَخْضوب‏ [↑](#footnote-ref-6)
7. دعائم الاسلام، ج ١، ص ٨٥ [↑](#footnote-ref-7)
8. هفت سوره كه با حم شروع مى‏شود:

   سوره المؤمن، سوره السّجدة، سوره الشُّورَى، سوره الزّخرف، سوره الدُّخان، سوره الجاثية، سوره الاحقاف. [↑](#footnote-ref-8)
9. البلد الامين و الدرع الحصين، ص ١٨٧ [↑](#footnote-ref-9)
10. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-10)